کابوسهای یک زندگی خوب

خسروی، شمسی

گزارش جلسه‏ نقد «زندگی‏ خوب‏ بود» نوشته حسن‏ رحیم‏پور 2lروز دوشنبه 28 بهمن‏ماه کتاب«زندگی خوب‏ بود»نوشته حسن رحیم‏پور با مدیریت مرتضی مهدوی‏ یگانه برگزار شد.وی پس از ارائهء توضیحاتی دربارهء ادبیات دفاع مقدس و تأثیر آن در پایداری این‏ فرهنگ،جلسه را آغاز کرد. 1)در روزهای آغازین‏ جنگ تحمیلی،عده‏ای از پرستاران و متخصصان‏ علوم آزمایشگاهی به همراه تیم پزشکی به یک‏ ماموریت 15 روزه،به منطقهء جنوب می‏روند.قرار است‏ تا اهواز بروند اما در درمانگاهی مستقر شوند که‏ مجروحان جنگی،قطع عضو شده‏ها و افرادی را که در شرف شهادت هستند از خط مقدم،به آنجا می‏روند. راوی که شخصیّتی ترسو و به‏شدت وابسته به‏ مادیات دارد،دچار ترسهای مضاعفی می‏شود و کابوسهای وحشتناک می‏بیند.اما به مرور شخصیت‏ او کامل‏تر می‏شود.در پایان هر فصل از شدت کابوسهای‏ او کاسته می‏شود و خود او نیز به تکامل می‏رسد.او در ابتدای سفر،مردی سی و یک ساله،ناآشنا به امور و متزلزل است اما با گذشت هر روز و با مشاهدهء وقایع‏ جنگ به رشد شخصیتی نایل می‏آید.»

سید مجتبی هاشمی یکی از شرکت‏کنندگان در جلسه،ضمن ارزشمند خواندن کتاب که دربارهء دفاع‏ مظلومانهء مردم کشورمان نوشته شده،به تصویر روی‏ جلد اشاره کرد که تصویر کبوترانی است که سر در بال‏ خود و پشت به مخاطب غنوده‏اند.وی موضع‏گیری‏ نویسنده را از همین آغاز و تصویر روی جلد ضد جنگ‏ برشمرد.

وی ادامه داد:«از جنبه‏های شعاری کتاب که‏ بگذریم،مطالب خوبی راجع به دفاع مقدس بیان کرده‏ ولی به نظر می‏رسد که رحیم‏پور به رستگاری انسان‏ بدبین است و آدمی را از دست رفته می‏اند.به نظرم‏ نقد دقیق کتاب را باید در رؤیاها پیدا کرد.«زندگی‏ خوب بود»با موضوع و مضمون اثر و نیز با دیدگاه‏ نویسنده مغایرت دارد.منظور از«خوب بود»،زمان قبل‏ از جنگ است و این،اشاره ظریفی به چندلایگی اثر دارد.

پلاک را به تسبیح،که خاص ذکر ائمه است،تشبیه‏ 3lکرده و در جایی آمده است که شخصیت،آن را در دست‏ می‏فشارد،فایده ندارد.گرم نمی‏شود.گویی دعاها هم‏ بی‏اثر شده‏اند.

از جمله بالا می‏توان اینگونه برداشت نمود که در عصر ماشینیسم،انسان سرد و بی‏روح است. نویسنده با در کنار هم قرار دادن وقایع و تصاویر شلوغ،ذهینت مخاطب خود را درگیر نمود،چنانچه‏ احمد محمود نیز از صحنه‏های شلوغ،تصاویر فضایی‏ و درهم و برهم می‏ساخت و در این امر مهارت خاصی‏ داشت.

گویش داستان از زاویه اول شخص با بیانی شیوا و موزون و آهنگی محزون انجام شده و نویسنده از زاویه خاص و دیدگاهی مدرن به نوشتن کتاب پرداخته‏ که در برخی موارد،سبک آن مدرن و گاهی نیز پست‏ مدرن به نظر می‏رسد.»

مدیر جلسه پس از سخنان ایشان با اشاره به نقاط ابهام متعددی که در ذهنیت اغلب مخاطبان از خواندن‏ کتاب به‏وجود می‏آید،از رحیم‏پور خواست تا دیدگاه‏ افراد را یادداشت کند و در پایان جلسه به آنها پاسخ‏ بگوید.

وی گفت:«کشتار انسان به دست انسان مفهوم‏ عامی است که همهء جنگهای مقدس و نامقدس را به‏ طور کلی در برمی‏گیرد.هر انسانی که در مخاصمه به‏ دست دیگری کشته شود،به آرمان خود پایبند بوده‏ ولی از میان برداشتن انسانها در جبههء باطل به دست‏ افراد خودی در راه حق و مکتب،بار قداست دارد و ما آن را دفاع مقدس می‏نامیم.»

هاشمی در پاسخ به اینان ذکر کرد:«قطعا در جبههء مقابل نیز به‏واسطه وجود آرمانهای مقاومت‏ می‏کنند و این از نفس مادی انسان است که درپی‏ کشورگشایی باشد و در مقابل تهاجمات از خود دفاع‏ کند.

راجع به جنگی که در این کتاب به تصویر کشیده‏ شده باید بگویم،این اثر برجسته‏تر از دیگر آثار مرتبط با این حوزهء خاص است.»

سپس علی رستمی به نو بودن بافت اثر اشاره کرد و افزود:«اکثر کتابهایی که مربوط به دفاع مقدس‏ هستند،به خطوط دفاعی برمی‏گردند و اصولا رزمنده‏ها یک مسافت کوتاهی با دشمن فاصله دارند ولی در این‏ اثر زاویه دید تازه‏ای منعکس شده که اغلب در فضای‏ بیمارستانی،پانسمان،خونگیری و درمان مجروحان‏ است.از این محور تاکنون کسی کار نکرده و یا اگر کاری انجام شده انگشت‏شمار و قلیل بوده؛شاه‏بیت‏ کتاب این جمله است:گویا خون من بود که از بدنشان‏ جاری بود.من بودم که بیهوش می‏شدم و با یک‏ یکشان درد می‏کشیدم.»

وی در ادامه،مستند بودن مطالب را جالب و دقیق‏ برشمرد و اضافه کرد:می‏دانید که عملیات والفجر مقدماتی با شکست روبه‏رو شد و این کشته‏ها،شهیدان، مجروحین تا حدودی شکست نیروهای ایرانی در آن‏ عملیات را نشان می‏دهد.اما نکتهء انحرافی آن اینجاست‏ که بیمارستانها و درمانگاهها با منطقه جنگی فاصله‏ زیادی داشتند و محاسبات نویسنده در این کتاب دقیق و منطقی نیست.

از توصیفات فضا این‏گونه برمی‏آید که درمانگاه در نزدیکی منطقه بوده و اصل منطق در آن رعایت نشده، قطعا باید برای چاپ بعدی اصلاح شود.مورد دیگر اینکه‏ دو نفر از افراد ترسو در آن عملیات شهید می‏شوند. حمید از ابتدای حرکت به سوی اهواز درحال تزلزل‏ و وحشت بوده ولی در پایان به شهادت می‏رسد و این‏ انسان را به تأسف وامی‏دارد.چرا از رشادتها و دلاوریهای‏ رزمندگان و ایثارگران حقیقی مطلبی بیان نشده است؟ تکرار اضطرابها راجع به یخچال و آوردن خون و دست‏ و پاهای بریده،در موارد بی‏شماری انجام شده که توی‏ ذوق می‏زند.ارتباط قلم و بیان باید به‏گونه‏ای تنظیم‏ شود که صحبتها برای همه باورپذیر باشد.در جایی به‏ شخصیت می‏گویند:اگر به افتخار شهادت نایل آمدید، پیکرتان را به چه کسی تحویل بدهیم؟به پدر و مادرتان‏ یا همسرتان.» که این وحشتناک است، یعنی به فرد از ابتدا القا می‏شود که بی‏برو برگرد و قطعا شهید خواهد شد.

مورد دیگر اینکه اگر کسی در شهر هم تصادف کند، و پایش قطع شود تا زمانی که به بیمارستان برسد،دیگر کمتر امکان پیوند پا وجود دارد؛امّا در این کتاب،پای‏ راست جلال به پوست بند است،می‏خواهند آن را قطع‏ کنند و او اجازه نمی‏دهد.تا شوهر خواهرش که در تهران‏ جراح است او را عمل کند.

دربارهء والفجر مقدماتی کمتر صحبت شده و در حالی که ارزش و اهمیت آن کمتر از فتح‏المبین نبود.» مهدوی یگانه گفت:«نویسنده انسانهایی را توصیف‏ کرده که مثل بقیه می‏ترسیدند و حتی یک بار به منطقه‏ نرفتند،ولی عده‏ای بر وحشت خود غلبه کردند و برای‏ حفظ خاک وطن رفتند و جانبازیها کردند.»وی هم‏چنین‏ گفت:«با خواندن این اثر به نفس انسان و امید غلبه بر آن به خواست انسان و کمک خداوند پی می‏بریم. نویسنده مشاهدات خود را به تصویر کشیده و به‏ قلم آورده است.»

بالاگر دیگر منتقد این نشست،مطالب خود را به دو بخش کلی و جزئی تقسیم نمود و اثر را مرز بین خاطره‏ و قصه و گزارش خواند و ادامه داد:«بنیاد حفظ آثار،یک‏ خطکشی ایجاد کرده و نقد قصه و خاطره را از یکدیگر مجزا نموده است،درحالی که می‏بینیم بعضی خاطرات‏ این‏چنین شدیدا رگه داستانی دارند و ما نمی‏توانیم آن‏ را فقط به حوزه خاطره نسبت دهیم.نثر به شدت به‏ قصه گرایش دارد و ما می‏توانیم آن را با معیار قصه‏نویسی‏ نقد کنیم.خیلی از خاطرات هستند که اگر بخواهیم آنها را بیان کنیم،هیچ‏کس باور نمی‏کند،و این به دلیل‏ خاص و استثنایی بودن آنهاست.هریک از ما هشت‏ سال دفاع مقدس را از سر گذراندیم و دهها و صدها خاطره از آن داریم که اگر بخواهیم بیان کنیم،خواننده‏ها و شنونده‏های بی‏شماری خواهد داشت.در این کتاب با زاویهء من راوی،خاطرات شخصی بیان شده ولی تکنیک‏ خاطره‏نویسی به‏طور کامل رعایت نشده است.» وی در بیان نکات جزئی اثر به موضوع ضد جنگ‏ بودن آن اشاره کرده و آن را به‏عنوان نکته‏ای منفی‏ برشمرد:«خود ما هم جنگ را به نوعی غیرقابل‏قبول‏ 2lمی‏دانیم و به آن به شکل عامل ضدانسانی نگاه‏ می‏کنیم.

ما در کل سالهای جنگ،موضع تهاجمی نداشتیم‏ و از سلاحهای کشتار جنگی استفاده نکردیم.دولتمردان‏ ما فقط با هدف حفظ آب و خاک وطنی به آن ادامه‏ می‏دادند.و محله آدمکشانه‏ای از سوی ایران انجام‏ نمی‏شد.رفتیم خاکمان را پس بگیریم و با جنگ از ابتدا موافق نبودیم.این جنگ،تحمیلی بود و حتی دفاع هم‏ تحمیل شده بود.این اثر،فرصت خوبی است که افراد به خود رجعت کنند و بفمند که واقعا چقدر زندگی خوب‏ بود.و امروز چقدر با روزهای دفاع مقدس فاصله گرفته‏ایم. معیارها تغییر کرده،در آن دوران مردم به آن نزدیکتر بودند،یکدیگر را از دل و جان دوست داشتند و به درد هم می‏رسیدند.»

وی فضاسازیها را ضعیف و نارسا خواند و گفت: «برای ترسیم فضایی که در گذشته بوده و می‏خواهیم‏ آن را بازسازی کنیم،باید تلاش کنیم تا به مخاطب القا شود و اگر زمینهء ذهنی برای مخاطب به‏وجود نیاید،کل‏ ماجرا را باور نخواهد کرد.اما در مجموع به‏واسطه نکات‏ مثبت آن،لذت بردم و از مطالعهء آن پشیمان نیستم.این‏ اثر از نظر محتوایی بسیار غنی است ولی به لحاظ تکنیکی جای کار دارد نویسنده مایه داستان‏نویسی را دارد و با مطالعه و پشتکار خواهد توانست به نکات‏ تکنیکی نیز مسلّط شود.»

سپس مدیر جلسه یکی از اشکالات برجستهء کتاب‏ را عنوان آن نامید که سبب می‏شود خواننده به اشتباه‏ بیفتدو برداشت ضد جنگ داشته باشد،و افزود:«زمان‏ خوب بودن زندگی از نظر نویسنده مشخص نشده ولی‏ اگر قصد وی قبل از انقلاب و جنگ باشد،ضد جنگ‏ است.و اگر منظور از این عنوان،فضای دوران جنگ‏ باشد،برداشت قبلی مردود می‏شود.اسم کتاب به فضای‏ آن دامن می‏زند و سوء تفاهم ایجاد می‏کند،به آن صبغه‏ و رنگ ضد جنگ می‏بخشد و گرچه خود بنده فضای‏ حاکم بر اثر را ضد جنگ نمی‏دانم،اما از عنوان آن چنین‏ برمی‏آید.»

کاظم آقاجانی دیگر منتقد جلسه،چارچوب کتاب‏ و پردازش عناصر تشکیل‏دهنده آن را قابل قبول خواند و اضافه کرد:«قابل اغماض نیست که در این اثر، شخصیتها ذهن مخاطب را درگیر نمی‏کنند و از شخصیتهای تأثیرگذار تهی است.تنها دکتر فروتن نسبتا برجسته‏تر از دیگران به نظر می‏رسد که او نیز در ابهام‏ می‏ماندو شخصیتش برای خواننده واضح و شفاف‏ نیست.نثر روان و ساده اثر از مزایای کتاب است.نسل‏ سوم امروز،از کتب قطور و پیچیده گریزان شده‏اند و متأسفانه به آسان فهمی و سهولت در امور،عادت کرده‏اند و این کتاب از این جنبه می‏تواند توقع آنها را برآورده کند زیرا پیچیدگی و دشواری خاصّی ندارد.در نظر بنده‏ مهمترین و یا بهترین بخش و عصاره«زندگی خوب‏ بود»،دگرگون شدن اشخاص است و این تحول از آن‏ رو که در جبهه نبرد انجام می‏شود،بر دل می‏نشیند. هنوز آثار جنگهای داخلی در کردستان از بین نرفته بود که جنگ تحمیلی آغاز شد و سرداران منطقه غرب به‏ جنوب عزیمت کردند ولی اسمی از ایشان برده نشده‏ 3lنویسنده با در کنار هم قرار دادن‏ وقایع و تصاویر شلوغ،ذهنیت‏ مخاطب خود را درگیر نمود،چنانچه احمد محمود نیز از صحنه‏های شلوغ، تصاویر فضایی و در هم و برهم‏ می‏ساخت و در این‏ امر مهارت خاصی‏ داشت

نویسنده‏ انسانهایی را توصیف کرده که‏ مثل بقیه‏ می‏ترسیدند و حتی‏ یک‏بار به منطقه‏ نرفتند،ولی عده‏ای‏ بر وحشت خود غلبه‏ کردند و برای حفظ خاک وطن رفتند و جانبازیها کردند زمان خوب‏ بودن زندگی از نظر نویسنده مشخص‏ نشده ولی اگر قصد وی قبل از انقلاب و جنگ باشد،ضد جنگ‏ است.و اگر منظور از این عنوان،فضای‏ دوران جنگ باشد، برداشت قبلی مردود می‏شود.اسم کتاب به‏ فضای آن دامن می‏زند و سوء تفاهم ایجاد می‏کند،به آن صبغه‏ و رنگ ضد جنگ‏ می‏بخشد است.رحیم‏پور اشخاص را به تصویر کشیده که‏ سعی دارند از رزم و شهادت بگریزند و تلاش می‏کند که‏ سن رزمندگان را بسیار کمتر از واقع،نشان دهد و بیان‏ کند و این همان کاری است که دشمن بعثی در تبلیغات‏ ضد اسلامی خود انجام می‏داد.حتی در جایی اشاره شده‏ که کودک ده ساله‏ای به همراه پدرش در منطقه هستند. و در جایی مجروحی که از درد می‏نالد،نامزدش را صدا می‏کند:«فاطی...فاطی»

این یک پارادوکس و تناقض آشکار است.آنان که‏ در جبهه بودند به خوبی می‏دانند که همه رزمندگان در گرفتاریها از ائمه کمک می‏طلبیدند و نام مبارک ایشان‏ را به زبان می‏آوردند.آیا شیرمردان نبرد که اسطوره بودند و یک شبه ره صدساله را می‏پیمودند،اینگونه ضعیف و بیهوده‏گو بودند؟!بزرگنمایی نویسنده وتأکید و پافشاری‏اش‏ بر دست و پاهای بریده نیز خواننده را به حیرت می‏اندازد. این اعضا به چه کار می‏آمد که آنها را در یخچال نگه‏ دارند؟!»

آقا جان،بیان اینگونه مطالب را سخیف وانمودن‏ روحیهء رزمندگان و ایجاد ضعف در روح و روان خوانندگان‏ اثر دانست و گفت:این مردان،آنچه را که می‏دادند،در راه خدا بود و پس نمی‏گرفتند.اصولا نبرد آنقدر سنگین‏ بود که حتی وقتی برای تخلیه شهدا نداشتند چه رسد به‏ اینکه دست و پاهای قطع شده را نگهداری کنند ضعف‏ دیگر کار،خواب دیدن‏های مکرر راوی است که تصویری‏ سیاه را ارائه می‏دهد.استفراغ،آدمهای بی‏سر،آتشفشان، انسانهای بی‏سر که ایستاده‏اند و سینه می‏زنند و سیاهی‏ و ظلمتی که بر فضا حاکم است،غرش کوه،ژرفای دره‏ که به چاه ویل می‏ماند،کابوس نامیدن خوابها و آنچه که‏ در این قالب بیان می‏شود،ربطی به دفاع مقدس ندارد. چه بسیار امدادهای غیبی که رخ می‏داد و راوی هیچ‏ اشاره‏ای به آن نکرده است.فضای اثر مخدوش و مبهم‏ است.در این کتاب واژه‏های خاص رزمندگان دیده‏ نمی‏شود.آنان با روحیات خاصی که داشتند،از کلمات‏ خاصی استفاده می‏کردند که در اینجا به آنها اشاره نشده، نکته مثبت اثر،تکوین شخصیتهاست.فردی که در رفتن‏ به جبهه مردّد است،پس از چند روز به نوعی پختگی و انسجام روحی می‏رسد و قدرت می‏یابد.»

پس از سخنان وی،مهدوی یگانه،خوابهای راوی‏ را ناهمخوان با سرشت آدمی برشمرد و محدودهء حضور راوی را به جایی مسقّف و دربسته از اشکالهای اثر دانست.وی گفت:«او به درونیات خود می‏پردازد و فقط در یکی دو مورد با اجازهء دکتر فروتن به شهر می‏رود. کتاب نه خاطره،نه گزارش و نه داستان است.و در حالتی‏ معلق بین این سه نوع ادبی مانده.در یک قسمتهایی‏ توصیف،تزاید می‏یابد و به اطناب و زیاده‏گویی‏ می‏گراید.»وی هم‏چنین اضافه کرد:«حمید از جبهه‏ می‏آید و به محض اینکه پایش را از چادر بیرون می‏گذارد، چند دقیقه بعد خبر کشته شدن او را می‏آورند.بعد می‏خوانیم:او تنها برای ادامهء شغل به اجبار آمده بود.از اینرو می‏گفت که اینجا جای من نیست:در چهرهء حمید بسیار حمیدها دیدم:(در صفحه 60»)

مهدوی یگانه پس از تفسیر این جمله رو به نویسنده‏ گفت:«حمید داشت فرار می‏کرد که کشته شد و شما این‏ 3lمسئله را به تعداد زیادی از رزمندگان تعمیم می‏دهید که‏ افرادی گریزان از جبهه بودند و به اقتضای برخی شرایط در آن منطقه حضور داشتند!گرچه اقرار می‏کنم که‏ جنبه‏های مثبت کتاب نیز تأثیرگذار است و واقعیت را بیان کرده.بیشتر رزمنده‏ها در موقع درد،کسان نزدیک‏ خود را صدا می‏زدند و همه امام حسین(ع)را فریاد نمی‏کردند.بعضی مادر یا پدر خود را هم می‏خواستند و با صدای بلند ایشان را می‏خواندند،این یک نکته باورمند کتاب است که صداقت نویسنده را می‏رساند.» وی سپس به جمع‏بندی مطالب بیان شده از سوی‏ حاضرین پرداخت و فرصت را به نویسنده داد تا سخن‏ خود را بگوید و رحیم‏پور در ابتدا،سخن را با شعر رنگ بر سایهء صلح شروع کرد:

«من هوا و هوس باغچه را/می‏کشانم به کویر لبخند/من دلم می‏خواهد/یا در رفتن به سفیدی بهار/ بیرق برخی آرامش را/تا لب باغچه باغ اساطیری گل‏واژهء سرخ/تا کنار پرش شاپره‏ها/تا سقوط یک برگ/تا صعود یک ورد/با غزل ساز کنم/من دلم می‏خواهد عطر صبح‏ پاییز/دست شبنم را با لبخند بکشد/تا شب باروت و قشنگ/نم بیفشاند بر گوگرد/و بخشکاند غم را/کاشکی‏ می‏شد دست بر گرمی خورشید کشید/و آنگه از عشق‏ مرد»

او پس از قرائت شعری که در مضمون دفاع مقدس‏ سروده بود،به نقل خاطراتی از حضور خود در آن مأموریت‏ پرداخت و افزود:«برای مدت چند روز به مأموریتی رفتیم. وقتی به اهواز رسیدیم،صدای نوحه‏خوانی صادق آهنگران‏ از بلندگوها پخش می‏شد و ما از همان صدا(گرچه در خط مقدم نبودیم)ولی حس کردیم که واقعا در آن نبرد هستیم.و همان‏طور هم شد.چیزهایی در آن مدت تجربه‏ کردم که بعدها رهنمون زندگی‏ام شد.من در سالهای‏ شروع جنگ مردی بودم با تمام ضعفهای یک انسان و ناتوانی یک بشر زمینی که بدش نمی‏آید در جای امن و آسوده باشد:با این روحیه به آن منطقه اعزام شدم و خاطرات آن مدت را یادداشت کردم و بعدها آنها را جمع‏آوری و تدوین کردم.من انسان را با تمام وحشتهایش‏ توصیف کرده‏ام ولی همین فرد مغبون،در جای خود دست‏ به ایثار می‏زند.الان همین بچه‏ها و جوانها که شلوار جین می‏پوشند به مد غربی می‏گردند،هم عرق مذهبی‏ و ملّی دارند.اگر خدای ناخواسته جنگی باشد حضور پیدا می‏کنند و به دفاع می‏پردازند.قصد من بیان این منظور بوده،ضمن اینکه از هم‏صنفان من کمتر اسمی برده شده‏ و روایاتی از فعالیتهای ایشان در منطقه جنگی نداریم. خواستم بگویم این قشر دانشگاهی،آموزشگاهی،پرستاران‏ و پزشکان هم حضور مستمر،قوی و چشمگیری در منطقه داشتند.

ما باید به جوان حقایق را بگوییم.اگر بگوییم‏ می‏ترسیدم،به دنیا وابسته بودم ولی با همان هول و هراس و با نیروی عشق به وطن ماندم تا از خاکم دفاع‏ کنم،جذابیت و جنبهء باورپذیری بیشتری دارد.اما همانطوری که دیدید من هم به مرور متکامل شدم.تأثیر حضور در کنار رزمندگان رشید و شجاع مرا هم تشجیع‏ کرد و خوابهایم نیز از کابوس به خواب معمولی بدل شدند. با تکامل روحی خودم،خوابها نیز آرام‏تر شده‏اند.»